
پرسش ها و پاسخ ها
پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

عقاید؛ شناخت خلفاء خداوند؛ مهدی؛ نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزّمان

بسم الله الرحمن الرحیم

پرسش نویسنده: سیّد حسن موسوی تاریخ: ۱۳۹۷/۸/۸

برخی معتقدند که منصور موعود در روایات اسلامی، اهل یمن است و در آنجا ظهور می‌کند، نه خراسان و یمانی محسوب می‌شود، نه خراسانی. نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ تاریخ: ۱۳۹۷/۸/۱۱

کسانی که چنین اعتقادی دارند، دو دسته‌اند: دسته‌ای اخباریان بی‌خبر که هر روایت واحد و ضعیفی را بدون توجّه به عدم اعتبار آن در اسلام می‌پذیرند و مبنای عقیده و دین‌ورزی خود قرار می‌دهند و دسته‌ای مدّعیان دروغین یمانی بودن که بدون هیچ دلیلی می‌پندارند که همه‌ی شخصیت‌های موعود در روایات اسلامی -خواه از مشرق باشند و خواه از مغرب و خواه از شمال باشند و خواه از جنوب- آنان هستند و شخصیّت موعودی جز آنان وجود ندارد؛ مانند مدّعی خیره‌سری از اهل عراق که نه در یمن ظهور کرده است و نه در خراسان، ولی از فرط زیاده‌خواهی و جاه‌طلبی هم خود را یمانی می‌پندارد و هم خراسانی؛ چنانکه گویی این اسامی هیچ معنایی ندارند و پیامبر و اهل بیت او با کلمات بازی کرده‌اند و به دنبال ایجاد شبهه و إغراء به جهل بوده‌اند و از این رو، شخصی عراقی را گاه یمانی شمرده‌اند و گاه خراسانی! به راستی که هر دو دسته در گمراهی آشکاری هستند.

با این مقدّمه، توجّه شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

۱ . روایت رسیده درباره‌ی ظهور منصور در یمن، متواتر نیست تا بتوان به مضمون آن اعتقاد یافت، بل روایتی واحد است و روایت واحد هرگاه توسّط راویان ثقه رسیده باشد، مفید ظنّ است که در اسلام اعتباری ندارد و هرگاه توسّط راویان ثقه نرسیده باشد، افاده‌ی ظن هم نمی‌کند؛ مانند روایت نعمانی در کتاب الغیبة[1] از مردی به نام محمد بن عبد الله بن معمر طبرانی که خود در وصف او گفته است:

۱ . الغیبة للنعماني، ص۴۶

«وَكَانَ هَذَا الرَّجُلُ مِنْ مَوَالِي يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَمِنَ النُّصَّابِ»؛ «و این مرد از دوستداران یزید بن معاویه و از نواصب بود»، از پدرش که مردی مجهول است، از علیّ بن هاشم و حسین بن سکن، از عبد الرزاق، از پدرش همام بن نافع که حدیثش محفوظ نیست و از معمر بن راشد نقل شده است که درباره‌اش می‌گفت: «اگر او را درک می‌کردم خوش نداشتم که برایم حدیثی نقل کند»[۱]، از میناء مولی عبد الرّحمن بن عوف که یحیی بن معین او را ثقه نمی‌دانست، تا حدّی که گاه نفرینش می‌کرد و می‌گفت: «أَبْعَدَهُ اللَّهُ»؛ «خداوند دورش گرداند»[۲] و برخی درباره‌اش گفته‌اند: «لَا يُعْبَأُ بِحَدِيثِهِ كَانَ يَكْذِبُ»[۳]؛ «به حدیثش اعتنا نمی‌شود، دروغ می‌بست» و روایت نعیم بن حماد مروزی که در آن پس از ذکر سفیانی آمده است: «ثُمَّ يَسِيرُ إِلَيْهِمْ مَنْصُورُ الْيَمَانِيُّ مِنْ صَنْعَاءَ بِجُنُودِهِ وَلَهُ فَوْرَةٌ شَدِيدَةٌ يَسْتَقِلُّ النَّاسَ قِبَلَ الْجَاهِلِيَّةِ (أَوْ يَسْتَقْتِلُ النَّاسَ قَتْلَ الْجَاهِلِيَّةِ)، فَيَلْتَقِي هُوَ وَالْأَخْوَصُ وَرَايَاتُهُمْ صُفْرٌ وَثِيَابُهُمْ مُلَوَّنَةٌ، فَيَكُونُ بَيْنَهُمَا قِتَالٌ شَدِيدٌ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْأَخْوَصُ السُّفْيَانِيُّ عَلَيْهِ»[۴]؛ «سپس منصور یمانی از صنعاء با لشکریان خود به سویشان حرکت می‌کند و برای او خشونت شدیدی است و مردم را به سوی جاهلیّت می‌راند (یا مردم را به شیوه‌ی جاهلی کشتار می‌کند)، پس او و سفیانی با هم روبه‌رو می‌شوند و پرچم‌های آن‌ها سفید و جامه‌هاشان رنگی است، پس میانشان جنگ شدیدی روی می‌دهد، سپس سفیانی که یکی از دو چشمش کوچک‌تر از دیگری است بر او پیروز می‌شود»، ولی این نیز روایت واحد و منکَری است که تنها نعیم بن حماد روایت کرده است و از این گذشته، به کار مدّعیان دروغین یمانی بودن نمی‌آید؛ چراکه اولاً بر خروج یمانی از صنعاء مرکز یمن دلالت دارد، نه از جایی دیگر مانند عراق و ثانیاً او را به «خشونت شدید» نکوهش می‌کند و ثالثاً خبر می‌دهد که او مردم را به سوی جاهلیّت بر می‌گرداند یا به شیوه‌ی جاهلی کشتار می‌کند و این به معنای ظلم و فسق اوست و رابعاً خبر می‌دهد که او از سفیانی شکست می‌خورد!

۲ . روشن است که چنین روایات واحد، ضعیف و منکَری نمی‌توانند یمانی بودن منصور را اثبات کنند و کسانی که بر پایه‌ی آن‌ها به ظهور منصور در یمن چشم دوخته‌اند، خود را فریب داده‌اند؛ خصوصاً با توجّه به تعارض این روایات با روایاتی مشهورتر و معتبرتر در منابعی قابل اعتمادتر که از ظهور منصور در خراسان خبر داده‌اند؛ مانند روایت ابو داود در کتاب سنن[۵] -یکی از کتاب‌های صحیح شش‌گانه- که در آن منصور را پیشاهنگ سپاهی دانسته است که از ما وراء النهر یعنی خراسان بزرگ خروج می‌کند و به زمینه‌سازی برای حکومت آل محمّد علیهم السلام و ظهور امام مهدی علیه السلام می‌پردازد و یاری و اجابتش بر هر مسلمانی واجب است؛

۱ . الضعفاء الكبير للعقيلي، ج۴، ص۳۷۱
۲ . تاريخ ابن معين، ج۱، ص۶۴
۳ . الجرح والتعديل لابن أبي حاتم، ج۸، ص۳۹۵
۴ . الفتن لابن حماد، ص۱۷۴؛ معجم أحاديث الإمام المهديّ للكوراني، ج۳، ص۲۷۶
۵ . سنن أبي داود، ج۲، ص۳۱۱

روایتی به نقل از علی علیه السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که یوسف بن یحیی مقدسی آن را از نسائی، بیهقی و صاحب المصابیح نیز نقل کرده[۱] و مغربی درباره‌ی یکی از اسناد آن گفته است: «أَمَّا السَّنَدُ الْأَوَّلُ فَصَحِيحٌ أَوْ حَسَنٌ بِلَا شَكٍّ وَلَا رِيبَةٍ وَذَلِكَ أَنَّ أَبَا دَاوُدَ رَوَاهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْمُغِيْرَةِ الرَّازِيِّ، قَالَ فِيهِ جَرِيرٌ: لَا أَعْلَمُ لِهَذِهِ الْبَلْدَةِ أَصَحَّ حَدِيثًا مِنْهُ وَقَالَ النَّسَائِيُّ: كَتَبَ عَنْهُ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَقَالَ: صَدُوقٌ وَقَالَ الْآجُرِيُّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ: لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ هُوَ مِنَ الشِّيعَةِ وَذَكَرَهُ ابْنُ حِبَّانَ فِي الثِّقَاتِ»[۲]؛ «اما سند اول آن بدون شک و تردید صحیح یا حسن است؛ چراکه ابو داود آن را از هارون بن مغیره‌ی رازی روایت کرده و جریر درباره‌ی او گفته است: برای این شهر کسی که از او صحیح الحدیث‌تر باشد نمی‌شناسم و نسائی گفته است: یحیی بن معین از او حدیث نوشت و گفت که او صدوق است و آجری از ابو داود نقل کرده است که گفت: اشکالی در او نیست، او از شیعه است و ابن حِبان نیز او را در میان ثقات یاد کرده است»؛ روایتی که اگر متواتر نباشد، موافق با روایات متواتر رسیده درباره‌ی پرچم‌های سیاه خراسانی است؛ پرچم‌هایی که از خراسان بزرگ برای زمینه‌سازی حکومت آل محمّد علیهم السلام و ظهور امام مهدی علیه السلام بیرون می‌آیند و پیوستن به آن‌ها بر هر مسلمانی واجب است، «اگرچه چهار دست و پا بر روی برف»؛ روایتی که اگر صحیح نباشد، بسیار قوی‌تر و معتبرتر از روایات مخالف است و شواهد متعدّدی در میان روایات صحیح دارد؛ علاوه بر شواهد تاریخی مهمّی که از شهرت آن در میان سلف حکایت می‌کند؛ مانند تعیین لقب «منصور» برای ابو جعفر عباسی (۹۵-۱۵۸ق) که مانند پرچم‌های سیاه ابو مسلم خراسانی با نظر به روایات انجام شد و از باور مسلمانان به قیام منصور از خراسان حکایت داشت؛ چراکه ابو جعفر عباسی از خراسان برخاست و برای برادرش بیعت گرفت، نه از یمن و مانند روایت سیّد بن طاووس[۳] که در آن آمده است: «إِنَّ جَمَاعَةً سَأَلُوا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ وَهُوَ فِي الْمَحْمِلِ الَّذِي حُمِلَ فِيهِ إِلَى سِجْنِ الْكُوفَةِ، فَقَالُوا: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مُحَمَّدٌ ابْنُكَ الْمَهْدِيُّ؟ فَقَالَ: يَخْرُجُ مُحَمَّدٌ مِنْ هَاهُنَا -وَأَشَارَ إِلَى الْمَدِينَةِ- فَيَكُونُ كَلَحْسِ الثُّورِ أَنْفَهُ حَتَّى يُقْتَلَ وَلَكِنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بِالْمَنْصُورِ وَقَدْ خَرَجَ بِخُرَاسَانَ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ»؛ «جماعتی از عبد الله بن حسن در حالی که او در محمل بود و او را به زندان کوفه می‌بردند پرسیدند: ای پسر رسول خدا! آیا پسرت محمّد (نفس زکیّه) مهدی است؟ او پاسخ داد: محمّد از اینجا خروج می‌کند -و به مدینه اشاره کرد- پس به اندازه‌ای که گاو بینی‌اش را می‌لیسد نمی‌پاید تا اینکه به قتل می‌رسد، ولی هرگاه شنیدید که منصور در خراسان خروج کرده، او صاحب شماست»، هر چند در نسخه‌ی مطبوع به جای «منصور»، «مأثور» آمده که به وضوح تصحیف است و مراد از «صاحب شما» زمینه‌ساز ظهور مهدی است نه خود مهدی و شواهد دیگری از این دست که همگی بر شهرت خراسانی بودن منصور در میان سلف دلالت دارند.

---

۱. عقد الدرر في أخبار المنتظر للمقدسي، ص۱۳۰
۲. معجم أحاديث الإمام المهديّ للكوراني، ج۱، ص۳۹۶
۳. إقبال الأعمال للسيّد بن طاووس، ج۳، ص۸۷

از این رو، برخی از آنان مانند عبد الله بن عمرو، یمانی بودن منصور را قاطعانه رد می‌کردند و خطاب به اهل یمن می‌گفتند: «يَا مَعْشَرَ الْيَمَنِ! تَقُولُونَ إِنَّ الْمَنْصُورَ مِنْكُمْ فَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ»[۱]؛ «ای مردم یمن! شما می‌گویید که منصور از شماست، ولی به کسی که جانم در دست اوست سوگند که چنین نیست». به همین دلیل است که عالمان خبره در اخبار آخر الزمان، روایات رسیده در وصف خراسانی را «صِفَةُ الشَّابِّ الْمَنْصُورِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» نامیده‌اند[۲] و او را وزیر امام مهدی علیه السلام دانسته‌اند که از مشرق خروج می‌کند[۳].

۳. ممکن است علّت اشتباه برخی که منصور را اهل یمن پنداشته‌اند، این بوده باشد که بنا بر برخی روایات، او نجات‌دهنده‌ی اهل یمن از تبعید و بازگرداننده‌ی آنان به سرزمین‌شان پس از درگذشت مهدی خواهد بود. بنا بر این روایات که البته ضعیف هستند، پس از درگذشت مهدی، بار دیگر ظلم به دنیا باز می‌گردد؛ چراکه مردم به جای بیعت با خلیفه‌ی او منصور، با مردی از بنی مخزوم بیعت می‌کنند و او اهل یمن را از سرزمین‌شان بیرون و به فلسطین تبعید می‌کند، ولی آنان در فلسطین با شنیدن ندایی غیبی به بیعت با منصور هدایت می‌شوند و منصور که پس از درگذشت مهدی در فلسطین سکونت گزیده است، با حمایت اهل یمن قیام می‌کند و پس از شکست دادن مخزومی، اهل یمن را به سرزمین‌شان باز می‌گرداند[۴]. از این رو، در روایتی از عبد الله بن عمرو آمده است: «بَعْدَ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يُخْرِجُ أَهْلَ الْيَمَنِ إِلَى بِلَادِهِمْ»[۵]؛ «پس از مهدی کسی است که اهل یمن را به سرزمین‌شان باز می‌گرداند»، ولی واضح است که چنین ارتباطی میان منصور و اهل یمن، به معنای آن نیست که او اهل یمن است، بل به این معناست که او پس از درگذشت مهدی، از حمایت اهل یمن برخوردار خواهد شد و به حمایت از آنان اقدام خواهد کرد. بنابراین، می‌توان گفت که تعارضی میان این روایات و روایات معتبر وجود ندارد، بل از جمع میان آن‌ها دانسته می‌شود که منصور، پیش از ظهور مهدی، در خراسان ظهور می‌کند و به زمینه‌سازی برای ظهور مهدی می‌پردازد، ولی پس از درگذشت مهدی، با اهل یمن ارتباطی متقابل و پربرکت پیدا می‌کند. گواه این نکته آن است که در کتاب تیجان ابن هشام، از عمران بن عامر -یکی از پادشاهان یمن پیش از اسلام- نقل شده که نام نجات‌دهنده‌ی اهل یمن در آخر الزمان که از او با عنوان «یمانی» و گاه «قحطانی» یاد شده، «شعیب بن صالح» است[۶]، در حالی که شعیب بن صالح -بنا بر روایات متعدّد و مشهور- یکی از یاران خراسانی موعود و فرمانده‌ی لشکر اوست که پیش از ظهور مهدی، از خراسان خروج می‌کند و این به معنای آن است که یمانی و قحطانی موعود، یکی از یاران خراسانی موعود است!

---

۱. الفتن لابن حماد، ص۲۳۷
۲. الملاحم والفتن للسيّد بن طاووس، ص۱۲۰
۳. فرائد فوائد الفكر لمرعي بن يوسف، ص۱۱
۴. بنگرید به: الفتن لابن حماد، ص۲۳۵.
۵. الفتن لابن حماد، ص۲۴۴
۶. بنگرید به: فتح الباري لابن حجر، ج۱۳، ص۶۷.

هر چند ممکن است که مقصود از یمانی و قحطانی موعود، همان خراسانی موعود باشد، نه شعیب بن صالح که یکی از یاران اوست؛ چراکه نسبت دادن صفات و اعمال امیر به یاران او، استعاره‌ای رایج از باب اطلاق سبب بر مسبّب است. از این رو، مدّعیان یمانی بودن در سده‌های نخستین اسلامی، از خراسان خروج می‌کردند و پرچم‌های سیاه بر می‌افراشتند؛ زیرا معتقد بودند که یمانی موعود، کسی جز منصور خراسانی صاحب پرچم‌های سیاه نیست؛ چنانکه به عنوان نمونه، عبد الرّحمن بن أشعث در سال ۸۱ هجری، از سجستان -در مرزهای خراسان- با پرچم‌های سیاه بر ضدّ حجّاج قیام کرد و مدّعی شد که قحطانی یعنی یمانی موعود است، ولی خالد بن یزید بن معاویه که در روایات ملاحم و فتن خبره بود، به عبد الملک بن مروان گفت که نباید از او بیمناک باشد؛ چراکه او از خراسان قیام نکرده است[۱]. این شاهد تاریخی بسیار مهمّی است که نشان می‌دهد مسلمانان در قرن یکم هجری، یمانی موعود را همان صاحب پرچم‌های سیاه می‌دانستند که از خراسان -نه از یمن یا عراق- خروج می‌کند.

۴ . چیزی که به شک و نزاع در این باره خاتمه می‌دهد، آن است که لقب «منصور» برای رهبر سیاه‌پرچمان خراسان، بی‌سبب پیدا نشده، بل برگرفته از سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره‌ی آنان است که فرموده است: «يُقَاتِلُونَ فَيُنْصَرُونَ، فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلَؤُهَا قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»[۲]؛ «می‌جنگند، پس نصرت می‌یابند، پس چیزی که درخواست کردند به آنان عرضه می‌شود، ولی آن را (برای خود) نمی‌پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من می‌سپارند، پس زمین را از عدالت پر می‌کند همان طور که از ظلم پر شده باشد»؛ با توجّه به اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره‌ی آنان فرموده است: «يُنْصَرُونَ»؛ «نصرت می‌یابند» و این یعنی آنان «نصرت‌یافته» هستند و از همین روست که رهبر آنان «منصور» نامیده می‌شود. به علاوه، در تورات نیز از او با عنوان «نصرت‌یافته» یاد شده؛ چنانکه آمده است: «آن کیست که نصرت‌یافته‌ای عادل از مشرق برانگیخت، و او را به خدمت خویش برگماشت؟ که قوم‌ها را تسلیم وی می‌کند، و پادشاهان را مطیع وی می‌گرداند؛ که آنان را چون غبار به شمشیر وی می‌سپارد، و همچون کاه که بر باد شود، به کَمانش وامی‌گذارد. او ایشان را تعقیب می‌کند و به سلامتی می‌گذرد، از راهی که پیشتر در آن پا ننهاده است. کیست که این همه را به عمل آورده، و کیست که نسل‌ها را از آغاز فرا خوانده است؟ من هستم، خداوند، من که اوّلین و نیز آخرینم، او من هستم»[۳]؛ با توجّه به اینکه «قیام‌کننده‌ی عادل از مشرق» را «نصرت‌یافته» می‌خواند

---

۱ . بنگرید به: تاريخ الطبري، ج۵، ص۱۴۹؛ الفتوح لابن أعثم، ج۷، ص۸۵؛ التنبيه والإشراف للمسعودي، ص۲۷۱؛ البدء والتاريخ للمقدسي، ج۲، ص۱۸۴.

۲ . مصنّف ابن أبي شيبة، ج۷، ص۵۲۷؛ سنن ابن ماجه، ج۲، ص۳۶۶؛ مسند البزار، ج۴، ص۳۵۴؛ المسند للشاشي، ج۱، ص۳۴۷؛ المستدرك على الصحيحين للحاكم، ج۴، ص۵۱۱؛ السنن الواردة في الفتن للداني، ج۵، ص۱۰۳۱ و منابع فراوان دیگر.

۳ . کتاب إشعیا ۴۱:۲-۴

و این اشاره‌ای مستقیم به نام او یعنی «منصور»، یا دست کم وجه تسمیه یعنی علّت نامیدن او به آن است؛ چراکه خداوند او را بر قوم‌ها و پادشاهان «نصرت» می‌دهد؛ همچنانکه در آیه‌ای دیگر از تورات آمده که او «از محلّ طلوع آفتاب می‌آید»[1] و «محلّ طلوع آفتاب» از نظر لفظی معادل «خراسان» است که در شرقِ جهانِ متمدّن و در دسترسِ آن روز قرار داشته؛ چراکه «خراسان» مرکّب از «خور» به معنای آفتاب و «آسان» به معنای محلّ طلوع است و این گواه آن است که خراسان در زبان و فرهنگ باستان، «محلّ طلوع آفتاب» دانسته می‌شده است.

با توجّه به این دلایل و شواهد تاریخی و روایی، جای هیچ ابهام و تردیدی وجود ندارد که منصور موعود در روایات اسلامی، همان قیام‌کننده از خراسان بزرگ با پرچم‌های سیاه است که برای ظهور امام مهدی علیه السلام زمینه‌سازی می‌کند و یاری و اجابتش بر هر مسلمانی واجب است و به احتمال قوی، یمانی و قحطانی موعود نیز همو یا یکی از یاران اوست و هر گمان دیگری جز این، بر خلاف دلایل و شواهد تاریخی و روایی است و پایه‌ی علمی ندارد.



۱ . کتاب إشعیا ۲۵: ۴۱